

## بهرام چوبین درآینه حماسه و تاریخ

(سیمای بهرام چوبین درآینه شاهنامه مبتنی بر خوانش فردوسی توسی از متون تاریخی)

سید مجتبی میر اسکندری\*

### چکیده

فردوسی در توصیف شخصیت‌های تاریخی از افسانه سود می‌برد و سیمای آنان را با مؤلفه‌های حماسی می‌آراید. بهرام چوبین، از معدود شخصیت‌های شاهنامه است که گر و فر روزگار پهلوانی را با خویشتن به دوران تاریخی می‌آورد. در این که بهرام چوبینه دلاوری کم مانند و جنگجویی کاردان بوده است شکی نیست چرا که تواریخ برآند. پرسش این است که آیا روایت حکیم توس از او و دلاوریهایش، همسان با مطالبی است که از بهرام چوبینه در روایت‌های تاریخی آمده است؟ در این جستار ضمن اشاره‌ای گذرا به پیشینه تاریخی بهرام چوبینه - براساس منابع و مآخذ معتبر- به روایت فردوسی از داستان بهرام، پرداخته و شاخصه‌های

حماسی داستان شاهنامه در مقایسه با نمونه‌های تاریخی‌اش بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: بهرام چوبین، عناصر حماسه، فردوسی، شاهنامه

وقایع جهان حاصل بازیچه‌ی پیشامد‌ها و تصادف‌های بیرون از خویش نیست هر قوم یا ملتی همان است که خود از خویشتن در انگاره‌ی خویش دارد و در پی الگویی است که می‌کوشد تا به آن دست یابد. و این الگو در هر زمان، درآینه‌ی افسانه‌ها، باورها، آثار و اعمال و جهان بینی‌های آن قوم نمایان می‌شود. تاریخ در پس رخدادهای به ظاهر پراکنده و آشفته خویش غایتی دارد و به فرجامی ویژه می‌انجامد. بدین گونه، هر فرهنگی با جهان ویژه خویش شکل گرفته از افسانه‌ها و باورها و جهان بینی خاصی است. نبرد‌ها و شکست‌ها و پیروزی‌ها، رویداد‌های هر روزه‌ی تاریخند. هیچ قومی در تاریخ، یافت نمی‌شود که بارها مزه‌ی شکست را نچشیده باشد. اما در این میان، چه بسا اقوامی که با یکبار شکست برای همیشه از پهنای روزگار پاک می‌شوند و جز نامی از آن‌ها بر جای نمی‌ماند و چه بسا قوم‌هایی که بزرگترین یورش‌های تاریخ را از سر گذرانده‌اند و همچنان برجایند حماسه‌گونه‌ای تاریخ است اما تاریخ ساده نیست بلکه تاریخ آرمانی است، حماسه میوه رنج شکستی است که بر ارواح نیرومند وارد آمده و همچون ابزاری قدرتمند برای جبران شکست به میدان می‌آید و از این رو، کارکرد آن برانگیختن روح قومی و رستاخیز قوم است. بنابر این حماسه، همچون فلسفه تاریخ اقوام است که به شکل روایت‌ها و افسانه‌ها، آینه‌ی تمام‌نمای تاریخ گذشته قوم و سکوی پرشی برای چیرگی بر واقعیت تلخ موجود است و دست یافتن به مینوهای قوم در آینده است. فردوسی، حماسه پرداز بزرگی است که وقایع و داستان‌های غبار گرفته گذشته را از قیدزمان در آورده و با قلم شیوا و رسای خویش، روحی دوباره به آنان بخشیده است. داستان بهرام چوبینه که در بخش تاریخی شاهنامه قرار دارد نمونه‌ای از این واقعیت است بهرام چوبین، از معدود شخصیت‌های شاهنامه است که کَر و فر روزگار پهلوانی را با خویشتن به دوران تاریخی می‌آورد. پرسش این است که چه تفاوت‌هایی است بین حکیم توس از او و دل‌آوریهایش با مطالبی که از بهرام چوبینه در روایت‌های تاریخی آمده است؟

در این مقاله برآنیم تا با اشاره‌ای گذرا به پیشینه‌ی تاریخی بهرام چوبینه، روایت فردوسی مبتنی بر خوانش او از آثار تاریخی مربوط به بهرام چوبینه را بررسی کنیم.

در آغاز به نقل داستان بهرام به اختصار چوبینه می‌پردازیم.

## (تاریخچه کلی)

بهرام چوبین، پسر بهرام گشسپ از خاندان مهران - یکی از هفت خاندان ممتاز ساسانی بود - او از مردم ری بود و با توجه به بلندی قد و عضلانی بودن اندام به «چوبین» مانند «چوب» معروف شده بود. در بین سال های ۵۸۸-۵۸۹ م در آخر سلطنت هرمز چهارم ساوه شاه (شابه شاه) از شرق به ایران حمله کرد و سپاه هفتاد هزار نفری ایران که در مرز به نهبانی مشغول بود مغلوب ترکان شد. بهرام در آن هنگام، مرزبان ارمنستان و آذربایجان بود. هرمز بهرام را برای مقابله به سوی ترکان گسیل کرد این جنگ نخستین جنگ ایران و ترکان شناخته شده است. در حالی که سپاه ترکان، سیصد هزار تن ذکر شده است. و بهرام بنابراین که عدد دوازده در نزد ایرانیان مقدس بوده و در تاریخ اسطوره ای ایران نیز چند جنگ مثل جنگ رستم با کیکاووس و جنگ اسفندیار با ارجاسپ و جنگ گودرز به خونخواهی سیاوش، نیز دوازده هزار نفر، در سپاه شرکت داشتند و در تمامی این جنگ ها ایرانیان پیروز شده بودند. بهرام دوازده هزار تن سپاهی زبده برای جنگ با ترکان برگزید. بهرام که سرداری دلیر بود با سپاه اندک اما زبده سپاه خاقان را شکست داد. هرمز از این پیروزی احساس خطر کرد و بهرام را بلافاصله به جنگ بیزانس فرستاد. لیکن بهرام که فرماندهی کل نیروی ایران در مقابل بیزانس، او را به شدت مغرور کرده بود از قوای بیزانس شکست سختی خورد و هرمز که سعی داشت غرور وی را بشکند و از سویی از شکست وی باطناً خشنود بود، با ارسال دو کدان و لباس زنانه به سردار شکست خورده، او را به طور اهانت آمیزی از فرماندهی سپاه عزل کرد اما بهرام با نمایش زیرکانه بی، موفق شد سپاه خود را نیز در این اهانت شریک و همدرد خود سازد. بدین گونه آنها را با خود بر ضد هرمز همداستان ساخت و با موافقت و تشویق آنها رایت شورش بر افراشت و با اعلان طغیان و اظهار استقلال پاسخ اهانت هرمز را داد. هرمز در وضع دشواری گیر افتاد چرا که غیر از طغیان سپاه بهرام، دسته هایی از یک سپاه دیگر هم که در حدود نصیبین از نیروهای بیزانس شکست خورده بودند و از خشم و تنبیه شاه می ترسیدند در اظهار طغیان با بهرام هماهنگ شدند. بهرام به پشتیبانی نجبا و موبدان دل بسته بود. به علاوه مطمئن بود وحشت و سوءظن

بین هرمز و پسرش خسرو پادشاه را از تصمیم قاطع برای مقابله با وی باز خواهد داشت. به موجب فحوی یک روایت طبری، ظاهراً بهرام در ایجاد وحشت و نفاق بین پدر و پسر دست داشت و کار را طوری ترتیب داده بود که خسرو به جهت ترس از پدر، تیسفون را ترک کند. اکنون بهرام داعیه سلطنت یافته بود. هرمز با نگرانی از پسرش خسرو و هواداران او دیگر در تیسفون برای خود امنیتی احساس نمی کرد ازین رو به «ویه

کواذ» بهقباد» در نزدیک سلوکیه رفت. در خود تیسفون نیز بسطام (گستهم) برادر زن هرمزد که دایی خسرو بود موفق شد برادر خود بندوی (وندویه) را که بر اثر سوءظن هرمزد به بند افتاده بود، از زندان بیرون بیاورد. هر دو برادر به کمک عده یی دیگر از نجبا که از تصور غلبه بهرام چوبین، هم ناخرسند و هم نگران بودند در صدد ایجاد یک بلوای بزرگ برآمدند. هرمزد که از این وقایع اطلاع یافت از عزلت گاه خود با عجله به پایتخت بازگشت. اما شورشیان که بسطام و بندوی در رأس آنها بودند، هرمزد را توقیف و خلع کردند و پسرش خسرو را پادشاه خواندند. خسرو که درین هنگام از ترس پدر به آذربایجان رفته بود شتابان به تیسفون آمد و به نام خسرو دوم، تاج بر سر نهاد. هرمزد هم که خلع شد بلافاصله به وسیله هواداران خسرو کور و بعد خفه شد. سعی خسرو پرویز با وعده ی اعطای مناصب و مقامات عالی به بهرام چوبین بی نتیجه ماند، جنگی هم که برای دفع عصیان وی در پیش گرفت به شکست منتهی شد. ناچار در مقابل تهدید بهرام، خسرو پرویز از دجله گذشت و به موریکیوس امپراتور بیزانس پناهنده شد و وی به او جواب مساعد داد و وی را همچون فرزندی تحت حمایت گرفت. بهرام فاتحانه به پایتخت آمد و به نام بهرام ششم و به دست خود تاج بر سر گذاشت و به نام خود سکه زد. اما در بین نجبا و افراد طبقات عامه طرفدارانی نیافت زیرا آنان ادعای این نجیب زاده منسوب به خاندان های اشکانی را نوعی تجاوز به حق ایزدی ساسانیان می پنداشتند. یک سال پادشاهی بهرام توأم شورش و فتنه ها بود و سر انجام وندوی و گستهم به یاری خسرو پرویز بر خواستند. خسرو همراه با سپاهی که امپراتور موریکیوس در اختیار گذاشته بود به ایران برگشته و با بهرام جنگ کرد و بهرام چوبین مغلوب شد و به نزد خاقان ترک که نخست او را با علاقه پذیره شد رفت و سپس ظاهراً به تحریک و در خواست خسرو با همکاری خاتون همسر خاقان ترک کشته شد. سر گذشت شگفت انگیز بهرام، خیال پردازی مردم را برآن داشت تا از سر گذشت او، داستان تاریخی تخیلی ساختند که « بهرام چوبین نامک » نام داشت این داستان به صورت پراکنده و به روایات مختلف در متون تاریخی و شاهنامه آمده است.

## پیشینه داستان بهرام

بهرام-پسر بهرام گشسپ از خاندان مهران- سردار ساسانی همروزگار با هرمزد چهارم و خسرو پرویز است که چندین ماه، در فاصله‌ی سال‌های ۵۹۰ تا ۵۹۱ میلادی بر تخت سلطنت جلوس کرده و سرگذشت او با حماسه و افسانه درآمیخته است. در روایات ایرانی و متون اسلامی شهرت یافته و از وی با نام «بهرام ششم» نیز یاد گردیده است. نخستین ردّ پای بهرام را باید در ری و مرزبان آذربایجان جست. در تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، الحیوان جاحظ و غرر الاخبار ثعالبی<sup>۱</sup> آمده است: «از مردم ری بود و به نام چوبین شهره بود» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶). صاحب اخبار الطوال، مسقط الرأس بهرام را مرزبان آذربایجان و ارمنستان می‌داند (دینوری، ۱۳۴۷: ۸۴).

برخی وی را از تخمه آرش دانسته‌اند و برخی از نژاد یزدگرد. یعقوبی می‌گوید: «وی از نسل گرگین میلاد بود و از فرزندان آرش بزرگ» (همان). اما گردیزی چنین روایت می‌کند که: «به قول بعضی، از فرزندان گرگین میلاد و به قولی از تخم یزدگرد بزه‌گر است» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۱).

لقب چوبینه برای بهرام، به این جهت است که به قول بلعمی: «وی سیاه چرده و به بالا دراز و به تن خشک بود. بدین جهت او را بهرام چوبین خواندندی و گروهی گویند او را شوبین خواندندی نه چوبین و اصل این شوبین آن بود که به کودکی به جنگ شده بود به در ری و مردی را ضربتی زده بود و از سر تا کوهه زین فرود آورده و مردمان به نظاره‌ی آن می‌شدند» (۱۳۴۱: ۱۰۷۷).

حمدالله مستوفی بر همین اساس در تاریخ گزیده آورده است: «او را چوبین از آن گفتند که بغایت خشک و لاغر بود» (۱۳۳۹: ۱۲۲).

حبیب‌السیر نیز در مورد او می‌گوید: «وی مردی بلند بالا، بزرگ پیشانی، مجعد موی، پُرگوش، گندم‌گون، پیوسته ابروی، خشک اندام، و کریه منظر بود» (۱۳۳۳: ۲۴۶).

حکیم توس نیز با رعایت امانتداری اما به شیوه‌ای روایت‌گونه، سیمای وی را این گونه وصف می‌کند:

۱. ر.ک، یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲۰۵، جاحظ، ۱۳۸۸-۱۹۶۹: ۱۷۹ و نیز ثعالبی، ۱۹۶۳: ۶۷۲.

به بالا دراز و به اندام خشک

به گرد سرش جعد مویی چو مشک

سخن آوری جلد و بینی بزرگ

گوی و سترگ‌سپه چرده و تند

هم از پهلوانانش باشد نصب

جهانجوی چوبینه دارد لقب

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/ ۳۸۰-۳۷۹)

ثعالبی در غرراخباردر مورد ویژگی های بهرام چوبین آورده است: «وی نه تنها سوار لایق، بلکه شجاع و فرمانده کاردان و سیاستمدار قابل بود و هرمز شاه او را احضار و مشاهده کرد که علایم ثبات و عزم در او هویدا و لیاقت فرماندهی قشون را داراست. آری هرمز بر چنین مردی جامه افتخار پوشانیده و درفش رستم را بدو سپرد و گفت این یادگار رستم و تو جانشین و قائم مقام او می باشی (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۳۱۲).

داستان وی بر اساس همه منابع موجود و با تکیه بر همین دلاوری از آنجا آغاز می شود که بهرام به فرمان هرمز شاه، تنها با دوازده هزار تن عازم جنگ با سپاه سیصد هزار نفری ساوه شاه (شابه شاه) می شود و اعتراض هرمز شاه به کمی سپاه را این گونه پاسخ می گوید: «رستم برای نجات کی کاووس دوازده هزار مرد انتخاب نمود و کی کاووس را از دست دویست هزار نفر رهانید و همچنین اسفندیار هنگامی که برای کینه جویی به سوی ارجاسب رفت با دوازده هزار تن رهسپار شد و نیز هم چنین گودرز با دوازده هزار تن بر سیصد هزار نفر فائق آمد و سپاهی که با دوازده هزار نفر تار و مار نشود با هیچ نیرویی شکست نخواهد یافت» (دینوری ۱۳۴۷: ۸۵)

نبرد بهرام با ساوه شاه بنا به قول تواریخ و شاهنامه، عرصه ای بوده برای اثبات دلاوری بهرام و تیزهوشی و مهارت وی در میدان کارزار. قدیمی ترین منبعی که به یادکرد این موضوع پرداخته، تاریخ طبری است: «گویند: در مُلک عجم، سه تیر نامی بود یکی تیر ارش شباطیر میان منوچهر و افراسیاب بود و دیگری تیر سوخرا بر ضد ترکان بود و دیگر همین تیر بهرام بود. و بهرام تیری بینداخت و شابه را کشت» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶).

بلعمی نیز در وصف این جنگ گفته است: «بهرام بفرمود تا بجمله تیر باران کردند بر پیلان و بر شیدان و

تعبیه ترکان بشکستند و سی هزار مرد پهای اندر بکشتند و آتش ایشان را همی سوخت».

(بلعمی، ۱۳۴۱: ۱۰۷۸ - ۱۰۷۷)

دیگر اینکه «بهرام در جنگ‌ها و نبردهایش، سپاهش را از میان سالخوردگان انتخاب می‌نمود» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶). و پیش از جنگ دشمن را در نظر سپاه خویش کوچک به شمار می‌آورد و خود را پیروز می‌دانست که این تدبیر جنگی بهرام را به عنوان فرمانده‌ای لایق برتری می‌بخشد. و این تیزهوشی در نبرد شاید ناشی از همان باشد که دینوری می‌گوید: «بهرام چون به منزل فرود آید، کتاب کلیده و دمنه را می‌خواهد و در تمام روز به مطالعه آن می‌پردازد و خواندن آن سبب قدرت وی و ایجاد ترس در بزرگان شده بود زیرا خواندن کلیده و دمنه انسان را به اندیشه‌ای برتر از اندیشه‌ی خود و دور اندیشی بالاتر از آنچه دارد رهبری می‌کند» (دینوری، ۱۳۴۷: ۹۲).

بهرام به خوبی از مکر و حيله در جنگ‌ها سود می‌برد، از جمله در جنگ با خاقان ترک، «هرمز گرابزین (خرآذربزین) یکی از ساستمداران زیرک و مشهور شاه بودوی به بهانه صلح و جلب رضایت به سوی خاقان رفت و وی توانست با روش زیرکانه خود خاقان ترک را از خرابکاری در خراسان باز دارد و خود شبانه گریخت و به بهرام پیوست و خاقان ترک دانست که فریب خورده است.» (دینوری، ۱۳۴۷: ۸۵ - ۸۶)

در نتیجه همین دلاوری‌ها و تیزبینی‌ها در امور، در پایان بهرام بر سپاهیان دشمن فائق آمده و شاه ترکان را با تیری از پای درمی‌آورد. براساس آنچه در تواریخ مضبوط گردیده است، پس از نبرد دوم با پرموده پسر ساوه شاه اوضاع دگرگون می‌شود. هرمز که پس از جنگ با ساوه‌شاه به سبب نبود غنائمی از جمله گوشوار و کفش‌های مرصع سیاوش که درسیاهه مشرفان هرمز قید شده بود اما در جمع غنائم جنگی وجود نداشت (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۳۱۴). به بهرام بدبین شده بود، حال با دیدن گردنکشی‌های عیان بهرام، روی از او برمی‌تابد و او را با فرستادن دوکدان و جامه‌های زنانه در نظر سپاهیانش تحقیر می‌کند.

پس از این، بهرام شورش خود را آشکار می‌کند و خدعه‌هایی در کار می‌آورد و سرانجام هرمز بدست برادر زن‌های خویش بندوی و گسته‌م، نابینا و در بند می‌شود و خسرو پرویز بر تخت می‌نشیند. گرچه این دولت نیز مستعجل است و به زودی بهرام، علم مخالفت با شاه پسر را نیز برمی‌افزاید و سرانجام به رغم اینکه خود را سزاوار گاه نمی‌داند بر تخت پادشاهی جلوس می‌کند که این ماجراها در تواریخ و نیز شاهنامه فردوسی با تغییراندکی آمده است.

در تاریخ طبری می‌خوانیم: «بهرام چوبین، به دارالملک مدائن درآمد و به تخت نشست و بزرگان و سران بر او فراهم شدند و سخن کرد و ناسزای پرویز گفت و مذمت او کرد و میان او و سران قوم مناظره‌ها رفت که هیچ کس دل با او نداشت. ولی بهرام به تخت پادشاهی نشست و تاج به سر نهاد و مردم از بیم، اطاعت وی کردند» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۳۲). در سایر تواریخ نیز آمده است که بهرام به دست خود تاج بر سر گذاشت که عمل وی برخلاف رسم و آیین پادشاهی است زیرا تا هنگامی که شاه زنده باشد سپهبد هرگز سزاوار تخت شاهی نخواهد بود و بهرام تاج گذاری را چاره‌ای برای دفاع از کشور می‌دانست اما وی بیشتر سودای پادشاهی در سر داشت.

در اخبار الطوال آمده است که ساوه‌شاه برای رهایی یافتن از نبرد با بهرام به وی پیامی بدین مضمون می‌فرستد: «به من بپیوند تا تو را شهریار سرزمین ایرانشهر گردانم» (دینوری، ۱۳۴۷: ۸۶). و بهرام در پاسخ می‌گوید: «چگونه می‌توانی مرا به پادشاهی ایرانشهر برگزینی در حالی که رسوم و قواعد کشور ما اجازه نمی‌دهد جز از خاندان پادشاهی کسی به سلطنت این مرز و بوم رسد!» (همان) گوینده همین سخن، چند سال بعد، به رغم زنده بودن خسرو پرویز و دیگر بازماندگان خاندان سلطنت، تاج بر سر نهاده و بر تخت شاهی تکیه می‌زند. اما دوران شاهی وی بسیار کوتاه است و در شاهنامه کمی بیش از یکسال ذکر شده است. سرانجام با پیوستن بسیاری از سران کشور به سپاهیان خسرو پرویز و درگرفتن نبرد میان بهرام و خسرو پرویز، شاه جوان به تأیید ایزدی از مرگ حتمی نجات می‌یابد و بهرام به خاقان چین پناه می‌برد. و پس از آن است که خسرو پرویز دست به کار خدعه می‌شود.

در اخبار الطوال آمده است: «خسرو هرمزد درابزین را مأمور نمود تا نزد خاقان رود و اندیشه‌اش را نسبت به بهرام تغییر دهد. وی هنگامی که نزد خاقان رفت دانست که نمی‌تواند از طریق وی، بهرام را به قتل رساند، بنابراین از راه سخن‌چینی به حضور همسر او خاتون راه یافت. هرمز به او گفت: صلاح در این است کسی را پنهانی به کشتن بهرام واداری و درباره شوهر و فرزندت ایمن و آسوده خاطر گردی. خاتون یکی از غلامان را که به گستاخی شناخته بود برگزید. وی مأمور قتل بهرام شد و کار خود را عملی ساخت.»

(دینوری، ۱۳۴۷: ۱۰۹)



طبری نیز می‌گوید: «بهرام در میان ترکان می‌زیست و به نزد شاه محترم بود و پرویز در کار وی حيله کرد و مردی به نام هرمز برابزین را با گوهری گرانبقدر و چیزهایی دیگر سوی ترکان فرستاد و گوهر را با دیگر تحفه‌ها به خاتون زن شاه داد و او کسی فرستاد و بهرام را بکشت (طبری، ۱۳۵۲: ۷۳۳).

داستان بهرام چوبین در شاهنامه تنها نقل پاره‌ای از تاریخ نیست. او پهلوانی است با ویژگی‌های حماسی. ازدهاکش است، درفش رستم را در دست دارد، در میدانی با ساوه‌شاه به نبرد می‌پردازد که ابرهای جادو بر آن سایه افکنده‌اند، با بانویی پری‌مانند در باغی جادویی ملاقات می‌کند و با دلآوری‌های بی‌مانندش جلایی اسطوره‌ای و حماسی به روزگار تاریخی ساسانیان در شاهنامه می‌بخشد. اکنون به بررسی چهره حماسی او در شاهنامه و ویژگی‌هایی که فردوسی در اثر خود برای او در نظر گرفته است می‌پردازیم.

مهم‌ترین ویژگی‌های حماسی داستان بهرام در شاهنامه: *نخجین علمی زبان ادبی فارسی*

الف. مطابقت در ویژگی‌های فردی با قهرمانان حماسی  
گفتیم که مطابق با آنچه در کتب تاریخی آمده است، بهرام دلآوری شجاع و یگانه بوده است اما قلم حکیم تر و به توس که در توصیف پهلوان، گردان و شهامت جنگاوران، کارآمد و پرورده است، این توصیفی برجسته خوانند. تا جایی که حتی ترکان در میدان نبرد، بهرام را برتر از رستم می‌تر از بهرام، ارائه می‌یادماندنی

چو بهرام جنگی بهنگام کار      نبیند کس اندر جهان یک سوار

ز رستم فزونست هنگام جنگ      دلیران نگیرند پیش درنگ

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷ / ۹۸۱-۹۸۰)

جای دیگر فردوسی از دلاوری‌های بهرام سخن می‌گوید که در نبرد با پرموده - پسر ساوه‌شاه - از کشته،

پشته می‌سازد:

گشت بر گرد دشت نبردهمی      سر سرکشان را ز تن دور کرد

چو برهم نهاده بد انبوه گشت      بیلا و پهنا یکی کوه گشت  
مرآن جای را نامداران یل      همی هرکسی خواند بهرام تل

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۱۱۰۵-۱۱۰۲)

های نبرد وی با کوت رومی، مقاتوره، پهلوان باجگیر خاقان و برخی دیگر از پهلوانان نیز به صحنه های وی قلم فرسایی کند. از دیگر سو وصف تیراندازی رستم فردوسی امکان می‌دهد در میدان وصف دلاوری گیرد و شکوهی شاه و از پا در آوردن شاه ترکان باز جان می‌به اشکبوس، نیز در صحنه تیراندازی بهرام به ساوه بخشد. این بیت‌ها، شاهکاری در توصیف حماسی است. حماسی به دوران تاریخی می

خندگی گزین کرد پیکان چو آب      نهاده برو چار پر عقاب

بمالید چاچی کمان را بدست      به چرم گوزن اندر آورد شست

چو چپ راست کرد و خم آورد راست      خروش از خم چرخ چاچی بخواست

گوش چو آورد یال یلی رابه      ز شاخ گوزنان برآمد خروش

چو بگذشت پیکان از انگشت اوی      گذر کرد از مهره پشت اوی

سر ساوه آمد بنخاک اندرون      بزیر اندرش خاک شد جوی خون

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۸۹۷-۸۹۲)

دیگر ویژگی حماسی بهرام، دادگری اوست که فردوسی در قالب داستانی فرعی آن را به روایت خود

افزوده و کوشیده است تا به این شیوه، از بهرام قهرمانی تمام و کمال بسازد. در این داستان، زنی جوانی پر از کاه

را به میان سپاهیان می‌برد. یکی از سواران می‌آید و آن جوال رامی خرد اما بهای آن را نمی‌پردازد. زن، خروشان به پیشگاه بهرام رفته و دادخواهی می‌کند. بهرام در پیش همان سراپرده آن سرباز خاطی را گردن می‌زند. و فریاد برمی‌آورد:

هرآنکس که او برگ گاهی ز کس ستاند نباشدش فریادرس

میانش به خنجر کنم به دونیم بخرند چیزی که باید به سیم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷ / ۵۸۳-۵۸۲)

آخرین ازدهاکشی در شاهنامه به وسیله بهرام چوبین روی می‌دهد درکوه چین جانوری آدمخوار بود که او را شیر کپی می‌خواندند و بهرام با دلاوری و شجاعت خویش او را از پای درآورد.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

فروهشته چون مشک گیسو رسن



ددی بود مهتر ز اسپي بتن

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی به تن زرد و گوش و دهانش سیاه ندیدی کس او را مگر گرمگاه

دو چنگش به کردار چنگ هزبر برگذستی ز ابرخروشش همی

همی سنگ را درکشیدی به دم شده روز ازو بر بزرگان دژم

خواندندورا شیر کپی همی ز رنجش همه بوم در ماندند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸ / ۲۳۰۷-۲۳۰۳)

کمان را بمالید بهرام گرد به تیر از هوا روشنایی ببرد

خدنگی بینداخت شیر دلیر بر شیر کپی شد از جنگ سیر  
دگر تیر بهرام زد بر سرش فرو ریخت چون آب خون از برش

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸ / ۲۳۸۴-۲۳۸۱)

### پ. مواجهه قهرمان با جادو و ماوراءالطبیعه در سیر داستان

دیگر ویژگی حماسی روایت فردوسی از داستان بهرام در وجود عوامل غیرطبیعی و جادویی نهفته است. در اوایل داستان با خدعه ساوه‌شاه روبرو می‌شویم که به یاری جادوگران در هوا آتش پدیدار می‌کند و ابرهای سیاه و بادهای مهلکی را برمی‌انگیزد که از میان آن باران تیر بر سپاهیان ایران باریدن می‌گیرد که این موضوع در تواریخ نیز - البته نه به تفصیل شاهنامه - ذکر شده است. یعقوبی آورده‌است: «همراه شابه منجمان و جادوگرانی بودند و امر را بر لشکریان بهرام مشتبه می‌ساختند... و سرانجام بهرام جادوگری را که با شاه ترکان بود دستگیر کرد و او را کشت» (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲۰۵).

در جنگ با خسرو پرویز نیز در جایی که شاه جوان بی‌تاب و توان شده و از دست بهرام در گریز است، سروش ایزدی در قالب سواری سبزپوش پدیدار شده و خسرو پرویز را از دست دشمنان رهایی داده و مزده سلطنت دوباره را به وی می‌دهد:

روایت فردوسی بسیار مفصل‌تر و پرشاخ و برگ‌تر از مطالبی است که در تواریخ ذکر شده است.

همانگه چو از کوه برشد خروش پدید آمد از راه فرخ سروش

یکی جامه‌اش سبز و خنگی به زیر ز دیدار او گشت خسرو دلیر

چو نزدیک شد دست خسرو گرفت زیزدان پاک این نباشد شگفت

فرشته بدو گفت : نامم سروش چو ایمن شدی، دور باش از خروش

کزین پس شوی بر جهان پادشا نباید که باشی جز از پارسا

بگفت این سخن نیز و شد ناپدید کس اندر جهان این شگفتی ندید

(فردوسی، ۱۳۸۶/۸/۱۹۰۷-۱۹۰۲)

ت. دیدار با پری

دیدار قهرمانان حماسه با پری و فریفته شدن آنان که از موضوع های مکرر غالب داستانهای حماسی است، در این داستان نیز به چشم می خورد. در شاهنامه می خوانیم که بهرام چوبین به هنگام نخچیر از کاخی جادویی سردرمی آورد و ماده دیوی در شکل پری، راه وی را می زند و از آن پس است که بهرام سر از فرمانبرداری هرگز برمی تابد و مصمم می شود که تاج و تخت ایران را از آن خود کند.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

چو بهرام از آن گلشن آمد برون تو گفتی همی بارد از چشم خون

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منش دیگر و گفت و پاسخ دگر تو گفتی به پروین برآورد سر

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۵۲/۷-۱۴۵۱)

ث. رویا

«رویا» پدیده ای است رمزناگشوده و مبهم که همواره عوالم عرفان، اسطوره، افسانه و نیز قصه های عامیانه را مسخر خود داشته است و بنا به قول شادروان محجوب «حتی در حلّ و فصل حوادث زندگی واقعی نیز تأثیر

داشته و داستانهای بسیاری در باب آن در کتاب های ادب و تاریخ آمده است»  
(محبوب، ۱۳۸۳: ۸۱).

در شاهنامه نیز «رویا» جایگاه ویژه‌ای دارد؛ از نخستین ابیات شاهنامه و ماجرای خوابی که فردوسی در باره سلطان محمود نقل می‌کند تا خوابی که سام را در جستجوی زال روانه آشیانه سیمرغ می‌کند. از خواب دو باز سپیدی که رستم را به یاری کیقباد واداشته به سوی ایران روانه می‌کند تا خواب گودرز و کتایون و بسیاری دیگر از این دست که همه و همه حکایت از این دارد که رویا جزء لاینفک حماسه است و جالب این که در داستان بهرام نیز با این موضوع روبرو می‌شویم:

که ترکان شدندی به جنگش دلیر

چنان دید درخواب بهرام شیر

راه و بسته شدی برو راه بی

سپاهش سراسر شکسته شدی

پیاده بماندی نبودیش یار

خواستی از یلان زینهارهمی

سیر پر هنر پر ز تیمار شد

غمی شد چن از خواب بیدار شد

پوشید و آن خواب و با کس نگفت

شب تیره با درد و غم بود جفت

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۷ / ۷۸۶-۷۹۰)

## ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

### ج. نقش تقدیر

از دیگر ویژگی های مهم حماسه، سایه سنگین «تقدیر» بر آن است که در روایت فردوسی از داستان بهرام نیز، نقشی کلیدی دارد. فردوسی از آغاز «ماجرا را به افسانه می‌آمیزد و بهرام را به صورت مردی که برگزیده تقدیر است درمی‌آورد.» (ندوشن، ۳۹۹) «تقدیر بهرام آذرهمان را چندان زنده نگاه می‌دارد که با تخت روان و به فرمان هرمن از زندان به کاخ آمده و چاره پیروزی بر ساوه‌شاه را که یافتن بهرام چوبین و فرستادن او به نبرد این سردار ترک است با او درمیان گذارد. بهرام آذرهمان پس از بازگفت این راز، در دم جان می‌سپارد و موجب شگفتی شاه می‌گردد» (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۳۷).

در ادامه نیز با این «تقدیر» مواجه هستیم: «تقدیر» به رهنمونی بهرام آذرهمان هرمزد را وامی دارد تا وی را بیابد و به پیکار ساوه‌شاه گسیل کند. تقدیر او را بر ساوه‌شاه و جانشین او پرموده چیرگی می‌دهد. «تقدیر» گور جادویی را بر سر راه او قرار می‌دهد و وی را به دام زن جادو می‌اندازد و باعث می‌آید حال او دگرگونی پذیرد و از تخت و تاج در دلش بالیدن گیرد و ...» (همان: ۶۳۸-۶۳۷).

### چ. حضور منجمان و موبدان

حضور ستاره‌شناسان، پیشگویان و موبدان که از اجزای جدایی‌ناپذیر داستان‌های حماسی است، در روایت فردوسی از داستان بهرام چوبینه نیز بارها به چشم می‌خورد. در ابتدای داستان، چون بهرام آذرهمان را از زندان به کاخ می‌آورند خطاب به هرمزد می‌گوید: ستاره‌شناسان پیش‌بینی کرده‌اند که تنها بهرام چوبین می‌تواند کار ساوه‌شاه را یکسره کند و پس از افشای این راز جان می‌سپارد.

ز سیماه برزین مکن هیچ یاد  
نجم علی زبان ادب فارسی

چنین گفت بهرام کای شاه راد

که ویرانی شهر ایران ازوست که مه مغز بادش به تن در، مه پوست  
نگوید سخن جز همه برتری به آن برتری بر کند دآوری

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱ (فردوسی، ۱۳۸۶، ۷ / ۱۷۲-۱۷۰)

درجایی دیگر، ستاره‌شناسان بهرام چوبین را از جنگیدن در روز چهارشنبه برحذر می‌دارند و او به هنگام درگیر شدن با پرموده برای عمل به این توصیه پیشگویان دست به خدعه‌ای می‌زند که سبب پیروزی وی در این نبرد می‌گردد.

جوی‌بدانگه که بهرام شد جنگ از ایران سوی ترک بنهاد روی

ستاره شمر گفت بهرام را که در چارشنبد مزن گام را  
اگر زین بیچی، گزند آیدت همه کار ناسودمند آیدت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۵۲-۱۰۵۰)

ستاره‌شناسان به قیصر می‌گویند که خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبین به پیروزی خواهد رسید و سی و هشت سال با قدرت بر ایران پادشاهی خواهد کرد و همین امر موجب می‌شود تا قیصر مجدانه به یاری پرویز در تصاحب تاج و تخت ایران پردازد.

سرانجام مرد ستاره شمر  
به قیصر چنین گفت کای تاجور  
های کهن‌نگه کردم این زیج  
ست بُن‌کز اختر فلاتون فگنده  
نه بس دیر شاهی به خسرو رسد  
ز شاهنشهی گردش نو رسد  
برو گرد تیره نیارد گذشت  
برین گونه تا سال بر سی و هشت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸ / ۱۲۵۵-۱۲۴۸)

## ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

ح. فال زدن

تفال زدن و به فال نیک یا بد گرفتن نیز که در افسانه‌ها و داستانهای حماسی بیشتر به منظور آگاهی یافتن از غیب یا تأویل به آنچه در آینده رخ خواهد داد، به کار می‌رود. در داستان بهرام چوبینه نیز به چشم می‌خورد. هرمز پس از این‌که نوید پیروزی سردار خویش بر ساوه‌شاه را از موبد می‌شنود، کسی را به تجسس در کار بهرام وامی‌دارد. چون به لشکرگاه بهرام می‌رسد، وی را در حالی می‌بیند که کله گوسپندی را با نیزه از میان بساط کله‌فروشی بلند کرده و به دور می‌اندازد! فرستاده این ماجرا را از یکسو به فال نیک گرفته و با خود می‌اندیشد که بهرام بی‌شک با سر ساوه‌شاه نیز چنین خواهد کرد، (ر.ک. سرآمی، ۱۳۶۸: ۵۴۶) و از دیگر سو به فال بد که بهرام از آن پس، بر هرمزد عصیان خواهد کرد:



ی شاه چون آن بدیدفرستاده  
 چنین گفت کین مرد پیروزبخت  
 ازان پس چو کام دل آرد بمشت  
 بیامد برشاه و این را بگفت  
 پی افگند فالی چنان چون سزید  
 نیابد به فرجام زین رنج تخت  
 بییچد سر از شاه و گردد درشت  
 جهاندار با درد و غم گشت جفت

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۵۵۸-۵۵۵)

### خ. اغراق و لحن حماسی

حکیم توس در بخش تاریخی نیز از همان شیوه گفتار فخیم و مطمئن دوران حماسی بهره گرفته است و توصیفات جنگها و طلوع و غروب خورشید و مجالس بزم و شادخواری را مطابق با همان الگوهای پیشین به-کار گرفته، کوشیده تا با همانند سازی ماجراهای تاریخی با نمونه‌های اسطوره‌ای پیشینش، تم حماسی داستان‌ها را حفظ کند. در داستان بهرام چوبینه از زبان بهرام در توجیه تعداد اندک سپاهیان‌ش در برابر لشکر عظیم ساوه شاه از زبان وی می‌خوانیم:

برین داستان نیز دارم گوا  
 که کاوس کی را به هاماوران  
 گزین کرد رستم ده و دو هزار  
 بیاورد کاوس کی را ز بند  
 همان نیز گودرز کشوادگان  
 به کین سیاوش ده و دو هزار  
 همان نیز پر مایه اسفندیار  
 به ارجاسپ و دز چارده کرد آنچه کرد  
 روانگر بشنود شاه فرمان  
 کران بیستند با لشکری بی  
 ز شایسته مردان گرد و سوار  
 بران نامداران نیامد گزند  
 سرنامداران و آزادگان  
 بیاورد برگستوان ور سوار  
 بیاورد جنگی ده و دو هزار  
 ازان لشکر و دز برآورد گرد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۷ / ۴۹۲-۴۸۵)

و یا جایی دیگر بر زبان گردیده -خواهر بهرام- در دمّ بر تخت نشستن بهرام می‌خوانیم که:

چو گفتند با رستم ایرانیان  
یکی بانگ برزد برآنکس که گفت  
که با شاه باشد کجا پهلوان  
که هستی تو زیبای تخت کیان  
که با دخمه تنگ بادی تو جفت  
نشستند بر تخت روشن روان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷-۱۶۳-۱۶۳۳)

از دیگر سو، اغراق نیز که جزء لاینفک حماسه است در این داستان بسیار به چشم می‌خورد. که به ذکر نمونه‌ای از آن بسنده می‌کنیم:

سپاهم فزوتتر ز برگ درخت  
گر از پیل و لشکر بگیرم شمار  
سلیحست و خرگاه و پرده سرای  
ز اسپان و مردان بیابان و کوه  
همه شهر یاران مرا کهترند  
اگر یابدی آب دریا روان  
اگر بشمرد نیز گردد ستوه  
اگر کهتری را خود اندر خورند  
و گر کوه را پای باشد دوان  
نبرد از جای گنج مرا  
سلیح مرا سازو رنج مرا

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۷-۷۱۹-۷۱۳)

پیش از این نیز گفته شد که داستان بهرام گرچه به ظاهر در بخش تاریخی شاهنامه قرار دارد، اما به سبب شیوه شخصیت‌پردازی، روایت و افزودن داستانهای فرعی به آن، در برانگیختن روح حماسی مخاطب، در زمره بخش پهلوانی و حماسی شاهنامه قرار می‌گیرد. فردوسی گرچه با روایت این داستان، چون همیشه امانتداری

خویش را در یادکرد دقیق وقایع براساس مآخذ به اثبات می‌رساند اما با رعایت هنرمندانه برخی ظرایف روایی و داستانی، همان گونه که ذکر شد داستان را به حماسه‌ای منسجم و بی‌نقص بدل نموده است.

### نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد به روشنی پیداست که حکیم خردمند توس گرچه در بیان داستان‌های بخش تاریخی شاهنامه، نظر از اصل و مآخذ آنها نگردانده و چون همیشه کوشیده داستان را به خوبی روایت کند اما با پررنگ تر کردن ویژگی‌های حماسی داستان چون اژدها کشی، رویارویی قهرمان با جادو و ماوراءالطبیعه، دیدار با پری، رویا و تفال، اغراق و ... و سعی در ارائه توصیفات حماسی به‌جا، این توفیق را یافته تا مخاطب را از دهلیز تنگ و تاریک تاریخ گذرداده و با مشعل پرفروغ بیان حماسی‌اش همچنان آتش میهن‌دوستی را در جان او زنده نگاه دارد و با خود همراه سازد که استفاده آگاهانه و هنرمندانه وی از این عناصر و دقت و ظرافتش در آفرینش حماسه‌ای مستند و منسجم، از جمله شاهکارهای وی بوده است.

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (بی تا). تاریخ کامل وقایع قبل از اسلام. ترجمه ابوالقاسم حالت. جلد چهارم. موسسه مطبوعاتی علمی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. چاپ مازیار.
- انزلی نژاد، رضا. (۱۳۷۳). تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم. دانشگاه فردوسی.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن محمد. (۱۳۴۱). تاریخ بلعمی. تألیف ابوجعفر بن محمد بن جریر طبری. به تصحیح مرحوم محمد تقی بهار «ملک الشعراء» به کوشش محمد پروین گنابادی جلد دوم. کتابفروشی زوار.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبد الملک بن محمد بن اسمعیل. (۱۹۶۳). تاریخ غرر اسیر. المعروف بکتاب غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم و هومن رجال القرنین الرابع والخامس و یطلب من مکتبه الاسدی. تهران.
- الجاحظ، اَبی عثمان عمر بن بحر. (۱۳۸۸-۱۹۶۹). الحيوان. الطبعة الثالثة. تحقیق و شرح از عبدالسلام هارون. تهران: انتشارات احیاء التراث العربی بیروت.
- جوزجانی، قاضی منهاج سراج. (۱۳۲۸). طبقات ناصری. به مقابله و تصحیح، عبدالحی حبیبی. قندهاری.
- خواند امیر، غیاث الدین بن همام الدین. (۱۳۳۳). تاریخ حبیب السیر فی الاخبار افراد البشر. با مقدمه بقلم، جلال الدین همائی از انتشارات کتابخانه خیام: چاپخانه حیدری.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). تهران: انتشارات امیر کبیر
- دینوری، احمد بن داوود. (۱۳۴۷). ترجمه اخبار الطوال. ترجمه صادق نشأت «میرداماد». انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۶۸). از رنگ گل تارنج خار. شکل شناسی قصه های شاهنامه. انتشارات علمی و فرهنگی صفا، ذبیح الله. (۱۳۳۳). کتاب حماسه سرایی در ایران. چاپ پیروز.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۲). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد دوم. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه فردوسی. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود. (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. به تصحیح عبدالحی حبیبی. ناشر دنیای کتاب.

مستوفی، حمد لله. (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. انتشارات امیر کبیر.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۴۴). مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد اول. تهران بنیاد ترجمه و نشر کتاب.

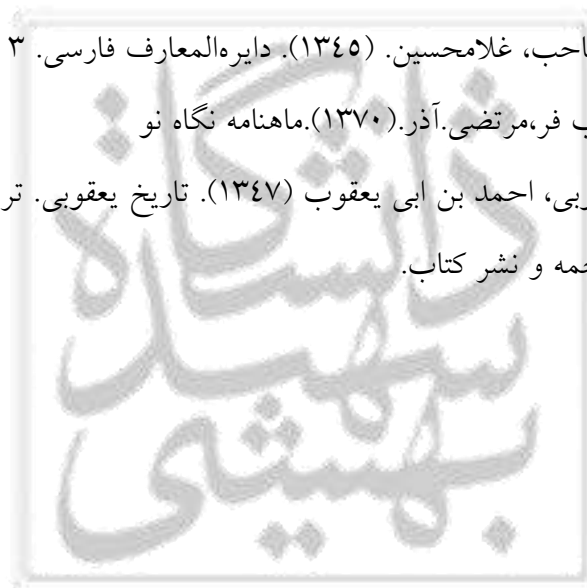
مصاحب، غلامحسین. (۱۳۴۵). دایره‌المعارف فارسی. ۳ جلد.

ناقب فر، مرتضی‌آذر. (۱۳۷۰). ماهنامه نگاه نو

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۴۷). تاریخ یعقوبی. ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی. جلد اول. انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.



انجمن علمی زبان ادبی فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱